

جامعه‌شناسی ادبیات*

نوشته‌ی لئو لوونتال
ترجمه‌ی محمدرضا شادرو

تفسیر جامعه‌شناختی ادبیات فرزند نورچشمی علوم اجتماعی رسمی نیست. از هنگامی که ادبیات از دایره‌ی احکام خشک پژوهشی و قوانین متحجر تاریخی در باب لغت و نسخه‌شناسی پای بیرون نهاد تا به امروز تقریباً هر کس که دستی به قلم داشته به خود حق داده است که درباره‌ی آن احکام کلی صادر کند و نقدهای تاریخی، زیباشناختی و جامعه‌شناختی بنویسد. دانشگاه‌ها که بنا به سنت، غرق در تاریخ ادبیات و تحلیل‌های

* Leo Lowenthal, "The Sociology of Literature" in *Communications in Modern Society*, Wilbur Schramm (ed). University of Illinois Press, Urbana, 1948.

هر چه در [] ها آمده از مترجم است. [در این مقاله‌ی قدیمی اما پر از نکته‌های آموزنده، بسیاری از موضوع‌ها و مسئله‌های پژوهشی حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات مطرح می‌شوند که شاید برای علاقه‌مندان این حوزه در کشور ما تازگی داشته باشند. لئو لوونتال (لونتهال) (۱۹۹۳-۱۹۰۰) از اندیشمندان برجسته‌ی مکتب فرانکفورت بود و از آغاز کار این مکتب در سال ۱۹۲۳ با آن همکاری داشت. او نیز در جریان جنگ جهانی دوم مانند بسیاری از یاران خود به دلیل فشار نازی‌ها از آلمان به آمریکا گریخت و در کلمبیا و دیگر دانشگاه‌ها به تدریس و پژوهش پرداخت. هر چند از لوونتال کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی به زبان‌های مختلف منتشر شده است اما متأسفانه جامعه‌شناسان ایرانی با نظریه‌های او چندان آشنا نیستند. ترجمه‌ی حاضر گامی کوچک در معرفی اندیشه‌های جوانی اوست. اندیشه‌های جدید لوونتال درباره‌ی جامعه‌شناسی ادبیات در سال ۱۹۸۷ در مقاله‌ای با عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات، نگاهی به گذشته» در مجله‌ی *Critical Inquiry* منتشر شده است - م.]

مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۱، ص. ۱۱۷-۱۳۶

ادبی بودند ناگهان در برابر ادبیات عامه‌پسند^۱، کتاب‌های پرفروش، مجله‌های مردم‌پسند، فکاهیات و امثال آن غافلگیر شدند و به این لایه‌های سطحی تخیل چاپ شده بزرگی فروختند و بی‌اعتنایی کردند. لاجرم، این‌وادی همچنان بکر و چالشگر باقی مانده است و بر جامعه‌شناس است که در این باره تدبیری بیندیشد[۱].

هدف از مطرح کردن نکته‌هایی که از این پس می‌آیند، و هیچ ادعایی درباره‌ی نظم و ترتیب یا جامعیت آن‌ها ندارم، مروری بر کارهای پایان گرفته و یا محول به آینده است.

قلمروهای تحلیل

۱. ادبیات و نظام اجتماعی

در این قلمرو با دو گونه پژوهش سر و کار داریم. گونه‌ی نخست، پژوهشی است که به ادبیات از زاویه‌ی کارکردی که در جامعه دارد و با توجه به قشرهای اجتماعی گوناگون می‌نگرد. در برخی جوامع ابتدایی، همچنین در برخی جوامع که توسعه‌ی فرهنگی زیادی دارند، ادبیات با دیگر نمودهای اجتماعی به هم آمیخته است و نمی‌توان با قاطعیت گفت که گوهری مستقل از مراسم دینی یا فرقه‌ای دارد. در این نوع جوامع، ادبیات وسیله‌ی تجلی این‌گونه نهادها است؛ مثل سرودهای قبایل و سوگنامه‌های یونان باستان یا تعزیه‌ی مسیح در قرون وسطا. به عکس، در دنیای طبقه‌ی متوسط، ادبیات فعالیت‌ی آشکارا جدا از سایر فعالیت‌های فرهنگی است و کارکردهای بسیار گونه‌گون دارد. مثلاً در دوره‌ی رمانتیسیم اولیه، ادبیات پناهگاهی بود برای افراد واقع‌گریز گروه‌های سیاسی سرخورده. همچنین ادبیات می‌تواند، مثلاً در قالب پدیده‌ی نوظهور سرگرمی جمعی ادبی^۲، گریزگاهی باشد برای توده‌هایی که به سرخوردگی اجتماعی دچارند. گاهی هم ادبیات کارکردی ایدئولوژیک، در معنای دقیق کلمه، دارد و نظام سلطه‌ی خاصی را می‌ستاید و آن را در رسیدن به هدف‌های آموزشی یاری می‌دهد، مانند نمایشنامه‌های اسپانیایی و فرانسوی عصر مطلق‌گرایی.

دومین گونه، که شاید به آن کم‌تر توجه شده اما به اندازه‌ی نوع اول اهمیت اجتماعی دارد، بررسی شکل‌های [قالب‌ها یا انواع] ادبی^۳ است. حماسه، شعر غنایی، نمایشنامه و رمان هر یک به گونه‌ای خاص با سرنوشت اجتماعی ویژه‌ای پیوند خورده‌اند. طرح مسایل مربوط به انزوای فردی یا احساس امنیت جمعی، خوش‌بینی یا نومیدی اجتماعی، گرایش به خوداندیشی

1. mass literature

2. literary mass entertainment

3. literary forms

روانی^۱ یا پیروی از مشتی ارزش عینی را می‌توان مقدمه‌ی بحث‌هایی دانست که به بازنگری در شکل‌های ادبی از منظر موقعیت‌های اجتماعی می‌انجامند [۲].

در حوزه‌ی ارتباط جمعی، نمونه‌ای از این گونه مطالعات به نقش زندگینامه‌های عامه‌پسندی می‌پردازد که چاپ آن‌ها ویژگی مجله‌های پرفروش شده است. بررسی «قهرمان»‌های گوناگون این زندگینامه‌ها در چهل سال گذشته نشان می‌دهد که در پانزده سال اول قرن بیستم حدود ۷۵ درصد از «قهرمان»‌ها به حوزه‌های سیاست، دادوستد و مشاغل متعلق بوده‌اند، در حالی که در سال ۱۹۴۱ حدوداً ۷۳ درصد از آنان به «قلمرو مصرف» یعنی به حوزه‌های تفریح و سرگرمی یا ورزش و ارتباطات تعلق داشته‌اند. بعید نیست که این دگرگونی در ذوق و پسند ادبی با دگرگونی در موقعیت اجتماعی خوانندگان پیوندی نزدیک داشته باشد. چهل سال پیش خوانندگان پول می‌دادند تا درباره‌ی عاملان و روش‌های تولید اجتماعی چیزی بخوانند، ولی امروزه برای آشنا شدن با عاملان و روش‌های مصرف فردی پول خرج می‌کنند. این تغییر با تغییری همسو در موضوع زندگینامه‌ها تشدید می‌شود. برای نسل پیش فعالیت‌های سیاسی و یا تجاری و تخصصی قهرمانان مهم بود، اما امروزه زندگی خصوصی و سرگرمی‌ها و پسندهای غذایی و دوست و آشناهای قهرمانان خواننده را افسون می‌کند.

بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که جامعه‌شناس از این دگرگونی‌ها می‌گیرد این است که آدم ساده و معمولی، آن‌که رؤیای هوراشیو آلجر^۲ را از سر بیرون کرده و از ورود به جنگل راهبردهای کلان سیاسی و تجاری نومید شده است، وقتی می‌بیند قهرمانانش شبیه «خیلی از برو بچه‌ها» بی‌اند که درست مثل خود او جام‌های پرمشروب، سیگار، آب گوجه‌فرنگی، میهمانی و بازی گلف را دوست دارند، یا دوست ندارند، آرام می‌گیرد. او می‌داند که در حوزه‌ی مصرف چه باید بکند، و این جا است که مرتکب هیچ اشتباهی نمی‌شود. خوب که فکر کند می‌فهمد که با شریک شدن در خوشی‌ها و ناخوشی‌های بزرگان بر خوشی‌ها و ناخوشی‌های خود مهر تأیید می‌زند و خشنودی و رضایت خاطر خود را فراهم می‌کند. اگر مردم خود را در حیطه‌ی مصرف با بزرگان و قدرتمندان یکسان بیندارند مسایل بسیار گیج‌کننده‌ی سیاسی و اقتصادی و کشمکش‌ها و تناقضات موجود در عرصه‌ی اجتماع فروکش خواهند کرد [۳].

1. psychological self-reflection

۲. [Horatio Alger (۱۸۳۲-۱۸۹۹ یا ۱۸۳۴) روحانی و نویسنده‌ی آمریکایی که سرگذشت‌هایی الهام‌بخش برای کودکان و بزرگسالان نوشت و راز موفقیت را خودباوری و پرکاری دانست].

۲. جایگاه نویسنده در جامعه

نویسنده‌ی خلاق، فی‌نفسه روشنفکر است، و به موارد عینی فقط در چارچوب مجموعه‌ای اختیاری می‌نگرد که با توجه به اهداف زیباشناختی خاص خود ممکن است آن را به کار برد. بنابراین، رفتار او نمونه‌ی اصلی^۱ رفتار روشنفکرانه است. شاید اگر تحلیل‌های مستند تاریخی درباره‌ی جنبه‌های اجتماعی تصویری که نویسندگان از خود ارائه می‌دهند، و نیز کارکردهای خاص این گروه قدیمی در میان مشاغل روشنفکری، با بحث‌های کنونی جامعه‌شناسان درباره‌ی نقش روشنفکران گره می‌خورند این بحث‌ها عینی‌تر و قابل فهم‌تر می‌شدند.

در این جا فقط به چند نکته که می‌توان بحث را با آن‌ها آغاز کرد اشاره می‌کنم. در چارچوب مسایل مربوط به ذهنیت با این پدیده روبه‌رو هستیم که نویسندگان ادبیات خود را پیامبر، مبلغ، متفکر، صنعتگر محض و متخصص، سیاسی کار و یا مال‌اندوز تصور می‌کنند. در حوزه‌ی مسایل عینی می‌توان از منابع منزلت و درآمد، فشار اهرم‌های نهادی‌شده و پنهان و آشکار کنترل اجتماعی، تأثیر فناوری و سازوکارهای بازار سخن گفت و این همه را با توجه به برانگیزاننده بودن نوشتار هنری و قابلیت انتشار آن، و با توجه به موقعیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زیستگاه نویسندگان در دوره‌های تاریخی گوناگون بررسی کرد. رابطه‌ی ادبیات با درباره‌های پرشکوه، فرهنگستان‌ها، تالارهای نمایش، انجمن‌های کتاب و صنعت فیلم‌سازی همگی مثال‌هایی روشن از موضوع‌های مناسب برای بحث‌های منظم و اصولی به شمار می‌روند [۴]. سپس به مسایلی می‌رسیم که هم به ذهنیت مربوط‌اند و هم به عینیت. برای مثال، می‌توان پرسید که آیا در عصر تولید مدرن کتاب و مجله، نویسنده هنوز کارفرمایی مستقل است یا در حقیقت کارمندی است تابع ناشر و آوازه‌گر خود؟

۳. جامعه و مسایل اجتماعی به مثابه مواد ادبی

در این بخش به قلمرو سنتی تحقیق در جامعه‌شناسی ادبیات وارد می‌شویم. تاکنون نویسندگان بسیاری در کشورهای گوناگون و به زبان‌های مختلف درباره‌ی اصلاح وضع دولت، جامعه، اقتصاد یا فلان و بهمان پدیده‌ی اجتماعی کتاب‌ها و مقاله‌های فراوان نگاشته‌اند. نمی‌توان از کنار این گنجینه‌های آکنده از اطلاعات واقعی، که کم و بیش هم قابل اعتماداند، به آسانی گذشت. البته چون این‌گونه آثار را بیش‌تر مردمی اهل ادب فراهم آورده‌اند نظریه‌ی اجتماعی به طرز درهم و برهم در آن‌ها مطرح شده است. این گنجینه‌ها ادبیات را به معنی

1. prototype

ثانویه برای تحلیل‌های تاریخی تبدیل می‌کنند و هر چه منابع دست اول یک دوره‌ی تاریخی خاص کمیاب‌تر باشند این منابع ثانویه ارزش بیش‌تری می‌یابند. افزون بر این، افزایش شناخت ما از گروه اجتماعی معینی به نام نویسندگان و برداشتی که آنان از پدیده‌های اجتماعی مشخص دارند، در گرو مطالعه‌ی همین‌گونه منابع است، و از این رو است که می‌توان آن‌ها را موادی برای مطالعات پیش‌آموزانه^۱ درباره‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی آگاهی اجتماعی دانست.

با این همه، هر جامعه‌شناسی که به ادبیات علاقه‌مند و در تحلیل ادبیات ناب صاحب تجربه است فقط به تفسیر متون ادبی که بنا به تعریف ماهیتی جامعه‌شناختی دارند بسنده نمی‌کند و بررسی پیامدهای اجتماعی درونمایه‌ها و بن‌مایه‌های ادبی را نیز که به زندگی عامه‌ی مردم یا امور جمعی مربوط نمی‌شوند بر خود واجب می‌بیند. نویسندگان نوآور شیوه‌های خاصی در نگاه کردن به طبیعت، عشق، حرکات بدن، خلق و خو، یا گروه-دوستی و گروه-گریزی انسان‌ها دارند و برای تأملات، توصیف‌ها و مکالمه‌های مردم اهمیتی ویژه قایل‌اند. احتمال می‌رود که در نگاه اول، این نوع پدیده‌ها را از نظر جامعه‌شناسی چندان مهم ندانیم، اما در حقیقت آن‌ها منابع اولیه و اصیل پژوهش درباره‌ی تأثیر فضای اجتماعی - یا نهایتاً بستر زندگی - بر خصوصی‌ترین و درونی‌ترین قلمروهای زندگی فرد به شمار می‌روند. آنگاه که گذشته‌ای دور را می‌کاویم ادبیات غالباً تنها منبع آشنایی با شیوه‌های زندگی خصوصی است.

ضعف برخی زندگینامه‌هایی که این روزها منتشر می‌شوند برخاسته از سعی وافر نویسندگان آن‌ها در تشریح زندگی قهرمان‌های ادبی (و نیز برای محکم‌کاری، تشریح کامل وضعیت جامعه‌ی آنان) بر پایه‌ی نتیجه‌گیری‌های شتابزده‌ای است که از قیاس با مطالب روان‌شناسی انسان امروزی به دست آمده‌اند. مثلاً به کمک چنین قیاس‌هایی نمی‌توان شخصیت زنانی مانند گرتشن فاوست، مادام بواری یا آناکارنینا را فهمید، چون تضادهای آنان زاده‌ی فضایی بوده است که دیگر وجود ندارد، و از این رو نمی‌توان مسایل آنان را تجربه کرد. واقعیت‌های اجتماعی روزگار آنان و تحلیل اجتماعی این شخصیت‌ها درست همان چیزهایی‌اند که باید ما را در درک معنی و کارکرد آثار هنری یاری دهند. امروزه هر روان‌شناسی که با ادبیات برخوردی کاملاً صادقانه و صمیمی داشته باشد اعتراف می‌کند که این زن‌ها اگر در حال حاضر زنده بودند، افرادی احمق و روان‌رنجورانی ناکام شمرده می‌شدند که برای آزادی از شر نگرانی‌ها و قیود ذهنی خود یا باید شغلی اختیار کنند و یا به معالجات روانی تن دهند.

وظیفه‌ی جامعه‌شناس ادبیات این است که بین تجربه‌های شخصیت‌های خیالی و فضای

خاص تاریخی که منشأ آن تجربه‌ها است رابطه برقرار کند و تأویل ادبی^۱ را به بخشی از جامعه‌شناسی شناخت مبدل سازد. جامعه‌شناس ادبیات باید بتواند بر اساس معادله‌ی خصوصی دورنمایه‌ها و فنون سبکی، معادلات اجتماعی بنویسد [۵].

حدود پانزده سال پیش درباره‌ی کنوت هامسون مطالعه‌ای کردم که از قضا نمونه‌ی موفقی از امکان پیش‌بینی جامعه‌شناختی در حوزه‌ی ادبیات شد [۶]. هدف مشخص من تحلیل دورنمایه‌ها و بن‌مایه‌هایی بود که هیچ‌گونه پیوند مستقیمی با مسایل عمومی نداشتند و به فضای خصوصی متعلق بودند. این مطالعه نشان می‌داد که هامسون ذاتاً فاشیست است. سیر وقایع ثابت کرد که حداقل این بار توانستیم در جامعه‌شناسی ادبیات چیزی را پیش‌بینی کنیم. هامسون در برابر دیدگان ناباور اکثر هم‌عصران ما همکار نزدیک نازی‌ها از آب درآمد.

حال به ذکر چند مثال پراکنده از این نوع تحلیل بسنده می‌کنم. تلقی هامسون از طبیعت مثال جالبی است. حکومت‌های خودکامه به انسان می‌آموزند که معنی زندگی را در عوامل «طبیعی» مانند نژاد و خاک بیابد. مکرر به او می‌گویند که چیزی بیش از طبیعت، و مشخصاً بیش از نژاد و اجتماع «طبیعی» نیست. شیفتگی وحدت وجودگرایانه‌ی هامسون به طبیعت و پذیرش آن، به وحدت اجباری فرد و نیروهای «طبیعی» می‌انجامد. فقط ظاهر این مسیر پیچاپیچ است.

جهش از دنیای خیال‌انگیز طبیعی به واقعیت اجتماعی فاشیسم در ذات شکل‌هایی نهفته است که در آن‌ها آشوب و غوغای عناصر، طبیعت خشن حضور دارد. هامسون می‌نویسد (و این فقط نمونه‌ای است از آنچه به شکل‌های گونه‌گون تکرار می‌کند):

بادی می‌وزد، و ناگهان با قدرت نفیر می‌کشد... آنگاه آذرخش می‌درخشد، و... تندر مانند بهمنی وحشتناک از دور در میان کوه‌ها می‌غرد... باز هم آذرخش، و تندری نزدیک‌تر. باران هم شروع می‌شود، تند و شلاقی، پژواک بسیار قوی است، طبیعت سراسر در تلاطم است... آذرخش و تندر بیش‌تر می‌شوند و باران تندتر می‌بارد... [۷].

امانوئل کانت در تبیین شگفت‌انگیز بودن طبیعت توفانی می‌گوید: بشر، چونان موجودی طبیعی، ناتوانی خود را در برابر قدرت برتر پدیده‌های طبیعی تجربه می‌کند، اما همزمان با آن درمی‌یابد که پدیده‌های طبیعی از انسانیت او پست‌ترند. در حقیقت، ممکن است که بشر تسلیم طبیعت باشد اما در مقابل قدرت روحی و ذهنی او این فقط واقعیتی جزئی و بیرونی است [۸]. آگاهی اجتماعی کانت طبیعت را وادار می‌کند که درباره‌ی آنچه بشر به او می‌کند و آنچه او

می‌تواند برای بشر بکند همچنان خاموش بماند. اما از دید هامسون توفان کم‌وبیش می‌تواند چنان بخروشد که ناتوانی فردی و اجتماعی فروبشیند. در سایه‌ی توفان است که حقارت انسان تجربه و تقریر می‌شود - این درست عکس آن چیزی است که کانت می‌گوید - هامسون می‌نویسد:

در لحظه‌ای که اندوه بر من چیره می‌شود و به بی‌ارزش بودن خود در برابر همه‌ی نیروهای پیرامونم پی‌می‌برم، می‌مویم و می‌اندیشم که چه کسی هستم، یا این‌که شاید گم‌گشته‌ای بیش نیستم، و این‌که شاید دیگر وجود ندارم! و آن‌گاه بلند سخن می‌گویم و خود را به نام می‌خوانم تا بدانم که هنوز زنده‌ام یا نه [۹].

به نظر می‌رسد که دلهره، نوعی حس ناپیدا و جدانشدنی از این وحدت وجودگرایی نوظهور است. کانت به استقلال انسان افتخار می‌کند و جایی برای احساس ناراحتی که با هر ترسی از توفان و تندر برانگیخته شود باقی نمی‌گذارد، در حالی‌که هامسون چنین دلهره‌ای را در قالب انبوهی در هم و بر هم از دلسوزی‌های چندش‌انگیز نسبت به اشیای طبیعی و مشکلات روحی بیان می‌کند [۱۰]. دنیای توفانی هامسون نشانه‌ی میل ترکیبی عناصر قساوت و احساساتی‌گری است، و آن دو در رفتار فاشیستی وحدت می‌یابند.

هامسون در تصور خود از طبیعت اهمیت ویژه برای قانون وزن [ریتم] قایل است و در رمان‌هایی که نوشته، گویی به تقلید از این پدیده، پیوسته به چرخه‌ی موزون فصل‌ها اشاره می‌کند. «آن‌گاه پاییز رسید، و سپس زمستان آمد» [۱۱]. «... اما راه همچنان ادامه دارد. در دنیا از پس هر بهاری تابستان می‌رسد...» [۱۲] اصل موزون بودن، سرانجام، صورتی هنجاری می‌یابد. اشکال کار بعضی آدم‌ها این است که «آن‌ها با زندگی همگام نیستند...» و گرنه دلیلی برای طغیان علیه زندگی وجود ندارد» [۱۳]. در آثار هامسون حتی رابطه‌ی جنسی نیز با نظم طبیعت همسو است. زن چوپان در پاییز با همان اطمینانی از مقابل کلبه‌ی مرد شکارچی رد می‌شود که در بهار به سوی او می‌گراید. «پاییز، زمستان، او را هم بی‌حس و حال کرده بود. طبعش خواب‌آلوده بود» [۱۴].

نهایت مخالفت با خودآگاهی انسان در برابر طبیعت این است که بگوییم بشر نمی‌تواند و نباید چرخه‌ی طبیعی را در هیچ‌جا به هم ریزد. در این ایدئولوژی جدید، که می‌کوشد به درماندگی و انقیاد صورتی دیگر بدهد، انسان ظاهراً به خواست خود در برابر نیروی برتر تسلیم می‌شود. از این دیدگاه بشر باید یا آنچه را که می‌توان وحدت با قانون طبیعت نامید فرمانبردارانه بپذیرد و یا دهشت زندگی بی‌معنی را انتظار داشته باشد. راه‌حل اجتماعی مسئله‌ی وزن طبیعی،

انضباط کورکورانه است و پیروی از وزن مارش‌ها و قدم‌روها. در باب عشق و زنان، نظر هامسون این است که زن آن‌گاه به شخصیت کامل و سعادت حقیقی دست می‌یابد که نقش‌های کدبانو و مادر را به صورتی واقعی و طبیعی بازی کند و به خانه وحدت ببخشد. از نشانه‌های آشکارگرایش هامسون به کاستن از نقش زن و محدود کردن آن به کارکردهای زیستی این است که به نظر او زن وظیفه دارد چندین بچه بزاید. این طرز تفکر بخشی است از واقعیت فاشیستی که او آن را قرینه‌ی آرمانی جامعه‌ی آزادی‌خواه^۱ می‌داند. «یک دختر حسابی ازدواج می‌کند، زن مردی می‌شود، مادر می‌شود، خود باروری می‌شود» [۱۵]. کارکردهای زیستی را کمال مطلق دانستن ناچار به تنفیری تلخ از اصلاحات و رهایی و یا معنوبتی می‌انجامد که شاید زن در پی آن‌ها باشد [۱۶]. «زن مدرن» این‌گونه تحقیر می‌شود. گویی خشنودی فرد تنها در امور جنسی تحقق می‌یابد، و علت آن هم نه وجود ارتباط بین لذت حسی^۲ و رشد شخصیت، بلکه بداندیشی و انزجاری همراه با تحقیر زن است. گوستاو گفت: «بیا جای تمشک‌های وحشی را به من نشان بده»... و چه‌طور می‌تواند زنی به این تقاضا جواب رد بدهد؟... کدام زنی است که چنین نکرده باشد؟ آه، زن فرقی بین مردها نمی‌بیند، نه همیشه-نه غالباً [۱۷].

هامسون به بی‌بندوباری جنسی، لباسی از جنس تمامی اسطوره‌های طبیعی می‌پوشاند. در آثار او هیچ نشانی از علاقه به خرسند کردن همسر دیده نمی‌شود. از دید هامسون انفعال کاملی بر رابطه‌ی جنسی حاکم است و این عمل برای فرد در واقع نوعی انجام وظیفه به حساب می‌آید: ... مرد همه‌ی قواعد اخلاقی را شکست و خیلی خودمانی علف‌های خشک را از روی سینه‌ی زن برداشت و از روی زانوهایش زدود، و بعد نوازشش کرد، دستی به سر و گوشش کشید و سرانجام در آغوشش گرفت. بعضی‌ها به این می‌گویند اراده‌ی آزاد [۱۸].

هامسون، شاگردی وفادار به مکتب نسبیت اخلاقی فاشیسم، به مردی که عاشق شده است نیز خبیثانه یادآوری می‌کند که او موجودی کاملاً طبیعی است.

از رفتار هامسون با شخصیت‌های فرعی داستان‌ها خیلی زود می‌توان فهمید که او بعد از دهقانان برای آوارگان احترامی خاص قایل است. در آلمان دوره‌ی پیش از فاشیسم، سواره نظام از افرادی متکبر، فردگرا، آواره و سوادآموخته تشکیل می‌شد که به پاسداری از آیین قهرمانی تظاهر

1. liberal

2. sensual pleasure

می‌کردند. در رمان‌های هامسون، که ما نشانه‌های استقبال از فاشیسم را در آن‌ها یافته‌ایم، مرد آواره پیش‌درآمدِ مردی بی‌رحم است که به حال شاخه‌ای خشک دل می‌سوزاند اما برای زنش خط و نشان می‌کشد. توجه نشان دادن به آوارگان آشوبگر چیزی جز پرسش غمزه‌بازانه‌ی نیروهای قهرمانی نیست و تنها ظاهری معنوی دارد. برای اثبات این مدعا می‌توان از دوره‌های مختلف نویسندگی هامسون شواهد فراوان آورد، مثلاً در یکی از آخرین رمان‌های او ولگردی به نام آگوست آرزو می‌کند که «چاقو را از دست مردی که می‌خواست با کیف پول او فرار کند بیرون آورد» چون این کار در زندگی کسالت‌بار «بچه‌های این دوره و زمانه» هیجان ایجاد می‌کند [۱۹]. در نوشته‌های پیش از جنگ او همین بازی پرهیجان بی‌آن‌که جنایتی حماسی روی دهد تکرار می‌شود [۲۰]، و یا در آن‌جا که قابلیت طبقه بورژوا به عنوان طبقه‌ای مفلوک و درمانده مورد تمسخر قرار می‌گیرد («هرگز صاعقه‌ای فرود نمی‌آید») [۲۱]، و یا حتی در قدیمی‌ترین اثرش که از «نیمه خدایان غول‌پیکر» ستایش می‌کند و در چاله‌ی یک برنامه‌ی سیاسی می‌افتد که این ایدئولوژی حماسی جاده صاف‌کن آن است: «تروریست بزرگ از همه برتر است، امتداد [چیزها] است، اهرم غول‌آسایی است که می‌تواند جهان‌ها را تکان دهد» [۲۲]. از این‌جا تا تکریم پیشوا فقط یک گام کوچک باقی می‌ماند.

و سرانجام، ببینیم که هامسون چگونه به نوع بشر می‌نگرد. در ادبیات اصلاح‌گرا و آزادی‌خواه از لانه‌ی مورچگان به عنوان نماد هدف و سازمان اجتماعی متعالی به وفور استفاده شده است، و خیلی مضحک است که هامسون از این مقایسه‌ی زیست‌شناختی نتیجه‌ای کاملاً معکوس می‌گیرد و آن را نشانه‌ی بی‌هدف بودن همه‌ی هستی بشر می‌داند:

آه، لانه‌ی کوچک مورچگان! ساکنانش همه به امور شخصی خود مشغول‌اند، سر راه هم قرار می‌گیرند، همدیگر را کنار می‌زنند، گاه یکدیگر را زیر پا له می‌کنند. نمی‌تواند جز این باشد، گاه یکدیگر را زیر پا له می‌کنند [۲۳].

چنین تصویری از حیات و حرکت‌گند و بی‌هدف انسان، دایره‌ی ایدئولوژی ضد آزادی‌خواهی را کامل می‌کند و ما را به نقطه‌ی آغاز، به اسطوره‌ی طبیعت، بازمی‌گرداند.

۴. عوامل اجتماعی مؤثر در موفقیت

یکی از وظایف موجه و معقول جامعه‌شناس ادبیات در حوزه‌ی پژوهشی ارتباطات اساساً تدوین فرضیه‌های پژوهشی درباره‌ی «تأثیر مطالعه بر مردم» است [۲۴]. اما بعد از آن‌که تحقیق تاریخی و سرگذشت‌پژوهانه و تحلیلی خود را در این مورد به انجام رساند نمی‌تواند ادامه‌ی کار

را به دست همکارش که پژوهشگری تجربی است بسپارد، زیرا بی‌گمان برخی عوامل اجتماعی در اندازه‌گیری تأثیرات [مطالعه بر مردم] نقش بسزا دارند و کاوش‌های جامعه‌شناختی به لحاظ نظریه و مطالعات اسنادی درباره‌ی آن‌ها ضروری است.

پیش از هر چیز مسئله‌ی تأثیر مجموعه‌های اجتماعی مختلف بر نوشته‌ها و بر خوانندگان مطرح است. آیا دوره‌های جنگ یا صلح، و رونق یا رکود اقتصادی، کم و بیش با تولید ادبی رابطه دارند؟ آیا در این دوره‌های گونه‌گون، پاره‌ای از لایه‌های ادبی و یا برخی شکل‌های ادبی یا بعضی موضوعات بیش از بقیه اهمیت دارند؟ در هر یک از این دوره‌ها جریان توزیع، ناشران، کمیت انتشار، رقابت بین کتاب‌ها و مجله‌ها چگونه است؟ در شرایط اجتماعی مختلف چند نفر در کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهی، در ارتش و یا در بیمارستان‌ها مطالعه می‌کنند؟ از کم و کیف نسبت بین توزیع و مصرف ادبی و سایر رسانه‌های ارتباط جمعی، و یا حتی شکل‌های غیرکلامی سرگرمی‌های سازمان‌یافته چه می‌دانیم؟ [۲۵]

دومین منبعی که از آن الهام می‌گیریم حوزه‌ی کنترل اجتماعی است. کنترل‌های رسمی بر جریان تولید و مطالعه چه تأثیری دارند؟ پدیده‌ی جهانی اختصاص درصدی از مالیات‌ها به توسعه‌ی کتابخانه‌های عمومی چیست؟ پدیده‌ی اروپایی پخش اعانه‌ی دولتی برای گسترش هنر نمایش، و تجربه‌ی آمریکایی حمایت مالی از نویسندگان خلاق از طریق سود حاصل از سرمایه‌های عمومی در دوره‌ی سیاست جدید^۱ چیستند؟ و تازه این همه فقط مشتی است از خروار. مطالعه‌ی اثر جوایز عمومی و نمادهای گزینشگر و افتخارآمیز هم کاری ضروری است — از جایزه‌ی نوبل در ادبیات و جوایزی که ناشران می‌دهند گرفته تا جایزه‌ی پولیتزر و افتخاراتی که مجامع ملی یا منطقه‌یی به نویسندگان موفق اعطا می‌کنند که از بخت خوش در فلان منطقه زاده شده‌اند. «کنترل‌های ماهرانه»^۲ نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد — مثلاً نقش ستادهای تبلیغاتی ناشران، احتمال سود حاصل از برپا کردن انجمن‌های کتاب و تولید فیلم، بازار برافشاده‌ی دوره‌سازی مجلات، وضع ناشران کتاب‌های تجدید چاپی و مانند این‌ها. از حوزه‌ی سانسور نیز نباید غفلت ورزید، خط قرمزهای نهادی شده، فهرست کلیسای کاتولیک، بخشنامه‌های محلی ممانعت از فروش بعضی کتاب‌ها و مجلات، همه و همه باید بررسی شوند. و سرانجام، طبقه‌بندی و تحلیل تأثیرات کنترل غیررسمی نیز بر عهده‌ی ما است، مانند تأثیرات نقد کتاب، پخش اثر از رادیو و تلویزیون، گزارش‌های همیشه محبوب نویسندگان، هدایت افکار، شایعه‌پراکنی ادبی و مصاحبه‌های خصوصی.

1. New Deal

2. manipulated controls

سومین، و بی‌گمان نه آخرین، عامل اجتماعی مؤثر در موفقیت، تغییرات فنی و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن است [۲۶]. هر چند کار تولید و نشر انواع کالاهای ارزان‌قیمت ادبی رشدی حیرت‌انگیز داشته، اما رشد شیوه‌های تولید در دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی از آن حیرت‌انگیزتر است. بنابراین، می‌توان پرسید که آیا در چند دهه‌ی گذشته میزان دریافت‌های مالی نویسندگان تا اندازه‌ی زیادی ناشی از بهبود امکانات فنی و از جمله بهبود ابزارهای نویسندگی بوده است یا نه. و آیا این دگرگونی فنی در دگرگون شدن پایگاه اجتماعی گروه نویسندگان نقشی داشته است؟ اطلاعات مادر مورد تأثیر متراکم پیشرفت‌های فنی یک رسانه بر دیگر رسانه‌ها نسبتاً اندک است. آیا تعداد بیشتری از مردم بیش‌تر کتاب می‌خواندند چون تصویرهای زیادتری می‌بینند و یا چون زیادتر به رادیو گوش می‌دهند؟ آیا اصلاً قضیه به عکس است؟ آیا اساساً این دو به هم وابسته‌اند؟ [۲۷] آیا می‌توان گفت که نهادهای آموزشی برای تمام سطوح سنی از مطالب چاپی استفاده می‌کنند زیرا دسترسی به این‌گونه مطالب بسیار آسان است؟

مصادق عوامل اجتماعی مؤثر در موفقیت، پاسخ‌گسترده و گونه‌گون و شفاف آلمانی‌ها به داستایفسکی است. بررسی بعضی کتاب‌ها و مجلات و روزنامه‌ها نشان می‌دهد که در آلمان مطالعه‌ی آثار داستایفسکی با پاره‌ای از الگوهای روانی مردم طبقه‌ی متوسط بسیار سازگار بوده است [۲۸]. در این‌جا، برخلاف مطالعه درباره‌ی هامسون، با اثر نویسنده کاری نداریم بلکه سر و کارمان با ماهیت اجتماعی استقبالی است که از او می‌شود.

مردم طبقات متوسط آلمان که هرگز طعم زندگی در یک دوره‌ی نسبتاً پردوام آزادی‌های سیاسی و فرهنگی را نچشیده بودند سرنوشت غریبی داشتند که به آنان اجازه نداد بتوانند بین سازوکارهای همانند شدن^۱ با مجموعه‌ی پرخاشگر و سلطه‌جو و امپریالیستی گروه‌های حاکم و ساز و کار نومیدی و گوشه‌گزینی، که علی‌رغم وجود همه‌ی سنت‌های ایده‌آلیسم فلسفی همیشه مشوق این طبقه در اطاعت بی‌چون و چرا از رهبری به ظاهر برجسته بوده است، یکی را انتخاب کنند. واکنش آزارخواهانه‌ای که بعداً سربرآورد از شخصیت خودآزار و آزارگرِ رمان‌های داستایفسکی سرمشق‌های خوبی برای همانند شدن گرفته بود.

به چشم این توده‌های آلمانی، فرایند پویای زندگی جامعه‌ی بشری با همه‌ی نیروهای مترقی آن، و به‌طور کلی مجموعه‌ی کامل نیروهای مولد، درحقیقت به بن‌بست رسیده بود. تردیدی در این مورد وجود ندارد. مثلاً آنان جای خالی شادی ناسوتی را در

1. identification

مضامین داستان‌های داستایفسکی احساس نمی‌کردند. پیش‌فرض شادمانی اجتماعی، ایجاد تغییری جدی در واقعیت، یعنی از میان بردن تناقض‌های آشکار آن است. چنین عملی مستلزم دگرگون کردن کامل روابط قدرت موجود، و همچنین نوسازی آگاهی اجتماعی است. در حقیقت، برای شناختن شادمانی اجتماعی گاه باید موضعی کاملاً مخالف با مواضع قدرت موجود داشت. تنها با توجه به کلیت روابط اجتماعی طبقات متوسط آلمان می‌توان فهمید که شادمانی در کل آگاهی اجتماعی این مردم تا چه پایه بی‌اهمیت بوده است. اینان طبقه‌ای رو به زوال بودند که نمی‌توانستند سازمان اجتماعی مطلوبی داشته باشند، و از این رو تصور چنین سازمانی، به عنوان تصویری درست از شادمانی، باید از حوزه‌ی آگاهی‌شان زدوده می‌شد.

ممکن است بعضی‌ها نپذیرند که آثار داستایفسکی نمونه‌ای از ایدئولوژی انفعالی و خالی از کردار اخلاقی و همبستگی اجتماعی است، و بگویند که نباید از او، او که پیشوای عشق و همدردی با بشریت است، برداشتی این‌چنین داشت. تقریباً همه‌ی منتقدان ادبی داستایفسکی، خواه با ترکیباتی آراسته و زیبا مانند «آرامشی بی‌نظیر، که تنها اندوهان بسیار رازآلود در آن پژواک می‌یابند، شفقتی بی‌پایان...» [۲۹]، و خواه در قالب جملاتی که متأسفانه خیلی عامه‌پسندند مانند «قلبی سرشار از دلسوزی و همدردی داشت» [۳۰]، به درونمایه‌ی عشق و شفقت در آثار او پرداخته‌اند. حال برای نشان دادن اهمیت [عوامل] اجتماعی به نقل‌قولی بسیار بی‌آلایش بسنده می‌کنیم.

شیفتگی او به بینوایان و محرومان جامعه اندک اندک به شکل... «شفقت روسی» بیمارگونه‌ای جلوه کرد که محترمان و صاحبان مشاغل آبرومند را پس می‌زد و بردرخت بشریت فقط روسپیان، آدم‌کشان، مشروب‌خواران و شکوفه‌هایی دیگر از این دست را می‌نواخت [۳۱].

شاید این برداشت قدری خشن باشد اما به نکته‌ای بسیار درست اشاره می‌کند. استقبال طبقه‌ی متوسط آلمان از داستایفسکی بدون توجه به این حقیقت بود که عشق در آثار او یک حالت ضعیف روحی است که تنها به شرط جبهه‌گیری تمام‌عیار در برابر همه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی، و نیز پذیرش موضعی عمیقاً انفعالی در برابر هر عمل کاملاً اخلاقی درک می‌شود. مطالبه‌ی عشق و شفقت می‌تواند به معنی آگاهی از وجود تناقضات اجتماعی و احساس نیاز به دگرگونی، و یا رویکردی واقعی به فعالیت‌های فکری و عملی انسان باشد، حال آن‌که [در آثار

داستایفسکی] در حد مقوله‌ای صرفاً احساسی باقی می‌ماند، و به کسب اجازه^۱ تبدیل می‌شود نه مطالبه^۲. شاید این بهترین نشانه‌ی تأثیر ایدئولوژیک چنان برداشتی از عشق باشد. مطالبه و قدرت عمل فقط تا جایی می‌توانند در آگاهی اجتماعی افراد یک طبقه‌ی نسبتاً ناتوان رسوخ کنند که مردم آن طبقه بتوانند قطع همبستگی با حاکمان و تأکید بر منافع مشترک با محکومان را به عنوان اصلی عادلانه بپذیرند [۳۲].

چند تکلیف دشوار

اگر جامعه‌شناس ادبیات بخواهد حرفش در حوزه‌ی پژوهشی ارتباطات مدرن، شنونده داشته باشد دست‌کم باید برنامه‌ای پژوهشی را در چارچوبی مناسب با رشته‌ی خود دنبال کند و همزمان به انبوه تجربه‌های علمی موجود در دیگر رسانه‌های جمعی بپیوندد. حال به ترسیم خطوط کلی چهار حیطه‌ی پژوهشی ممکن، به موازات چهار قلمرو تحلیلی، می‌پردازیم.

۱. محتوای کارکردی

هر چند شاید آشکار باشد، اما باید به این نکته اشاره کنیم که شناختن رضایت خاطری که مردم، در هر چارچوب اجتماعی معین و یا در هر لحظه‌ی تاریخی مشخص، از خواندن ادبیات عامه‌پسند انتظار دارند در گرو وجود دانشی دقیق از محتوای چنین ادبیاتی است. آنچه نیاز داریم فهرست‌هایی تطبیقی است که به کم‌وکیف محتوای آثار عامه‌پسندی بپردازند که تاریخ چاپشان قبل از اوایل قرن نوزدهم میلادی نباشد. اندیشه‌های سست و نامطمئن درباره‌ی محتوای مورد نظر بسیار زیاد، و مطالعات انجام گرفته در این حوزه بسیار کم است [۳۳].

بنا به تصویری رایج، کارکرد اصلی ادبیات عامه‌پسند آن است که برای گریزگرایی مردمان سرخورده مجالی فراهم آورد. از کجا می‌دانیم که چنین تصویری هرگز درست بوده و یا هنوز هم درست است؟ در حال حاضر شاید محتوای کارکردیِ رمان بیش‌تر در خدمت آموزش باشد و نه گریز. امروزه ادبیات به ابزاری ارزان و در دسترس برای آشنایی با دنیای شگفت‌انگیز بیرون و درون تبدیل شده است. خواننده در جست‌وجوی دستورالعمل‌هایی برای دخل و تصرف در درون خویش است، و مانند گذشته به درمانی روان‌کاوانه که کوتاه و قابل فهم باشد نیاز دارد تا به کمک آن بتواند به زور همانند شدن و تقلید، کورمال کورمال راهی به بیرون از وادی سرگشتگی بیابد. هرگز برای اعتماد به نفس لازم دارد، و اعتماد به نفس در دوره‌های ثبات فردیت احتمالاً

1. permission

2. demand

بیش‌تر یافت می‌شود تا در دوره‌ی کنونی که وجه مشخصه‌ی آن ضعف نفس و نیاز داشتن به تکیه‌گاه‌هایی عجیب و غریب برای بقا است. این فرضیه، چه معقول باشد و چه نامعقول، می‌تواند در مطالعه‌ی الگوهای همانند شدن و تقلید در ادبیات عامه‌پسند به خوبی آزموده شود. چه بسا که در رمان معاصر، برخلاف تولیدات ادبی قدیمی‌تر، توصیف و تفکر بسیار کم، و سرعت و پیچیدگی عمل بسیار زیاد باشد.

برای مثال، رمان تاریخی عامه‌پسند امروزی و یک نسل پیش را می‌توان با هم مقایسه کرد. شاید کشف شود که نویسندگان آثار قدیمی‌تر سعی داشته‌اند تصویر تمام عیار یک دوره را پیرامون قهرمان داستان تاریخی ترسیم کنند تا خواننده بتواند با خیالی آسوده به این تصویر بنگرد، اما امروزه تصویر پیشین جای خود را به شخصیت‌های متعدد، موقعیت‌های فراوان و اعمال بی‌شمار سپرده است و خواننده از لذت حضور نامریی در کنار شخصیت برگزیده‌ی خود، یعنی آنچه در گذشته معیاری برای سنجش نوشتارهای ادبی نویسنده بود، محروم شده است. فشار زندگی مدرن، که نفس‌هایی بسیار ضعیف پرورانیده و آن‌ها را همچنان در فشار نگاه می‌دارد، خواننده را ناگزیر می‌سازد همانند شدن مطلق با یک چهره، یا با فرایندهای درونی روان و یا با اندیشه‌ها و ارزش‌های نظری را کنار بگذارد. بنابراین، شیوه‌ی قدیمی مصرف ادبی که خواننده را مجاز می‌کرد انزوایی خودخواسته یا مقدر را با انزوا و یگانگی اثر هنری تکرارناپذیر به هم آمیزد ممکن است به تجربه‌ی جمعی‌ فعالیتی خوب سازمان‌یافته برای سازگاری و نیز فراگرفتن راز و رمزهای دخل و تصرف در خویشتن تبدیل شود. منابع مطالعاتی در این زمینه روزانه افزایش می‌یابند [۳۴] اما کاوش منظم جامعه‌شناختی هنوز انجام نگرفته است.

۲. ایستار نویسنده

آنچه خواننده از ارتباطی ادبی انتظار دارد یک چیز، و آنچه نویسنده به ماورای آگاهی هشیار خواننده می‌فرستد چیزی دیگر است. مطالعه درباره‌ی کنوت هامسون به چنین مسئله‌ای اشاره می‌کرد.

تأثیرپذیری افراد و ایستارها^۱ از انبوه مطالب ادبی نه تنها به محتوای آشکار این‌گونه مطالب، بلکه به نتایج پنهان آن‌ها بستگی دارد. درست است که باید این نتایج پنهان را به کمک ابزارهایی خام از بافت محتوایی اثر بیرون آوریم اما آزمایشگاه اجتماعی فوق‌العاده ارزانی هم وجود دارد که در آنجا نیازی نیست با هیچ موجود زنده‌ای درباره‌ی ریز و درشت نحوه‌ی مصرف پول و

1. attitudes

زمان توسط او مصاحبه کنیم. نویسنده بیش تر ناآگاهانه و کم تر آگاهانه، درون خویش را می‌کاود و می‌کوشد حرفی بزند که بازتاب شخصیت و مسایل شخصیتی اوست. برای آن‌که دیدگاه او را بدانیم شاید بد نباشد که خودش و چهره‌هایی را که محصول تخیل او است با تنفس مصنوعی زنده کنیم و به کمک پیشرفته‌ترین آزمایش‌های روان‌شناختی هر چه می‌خواهیم از آنان بپرسیم. برای مثال، می‌توان از مجموعه‌ی ادبیات عامه‌پسند نمونه‌ی خوبی گرفت و به کمک پرسشنامه‌های ایدئولوژیک و استاندارد در این نمونه باریک شد و روشن کرد که هر نویسنده‌ای چه ایستارهایی دارد و درباره‌ی ماهیت انسان، تنش‌های گروهی و فاجعه‌های تاریخی و طبیعی، جنسیت، رویارویی توده‌ها با قدرتمندان و مانند این‌ها چگونه می‌اندیشد. بررسی پاسخ‌هایی که به دست می‌آیند معیاری کیفی و کمی برای تعیین جایگاه اجتماعی نویسنده به دست می‌دهد، و بر اساس آن می‌توان رفتار شخصی او را پیش‌بینی کرد و حدس زد که به دنبال آثار گذشته‌اش چه چیز تولید خواهد کرد. اگر نمونه به اندازه‌ی کافی بزرگ باشد شاید بتوان درباره‌ی تصویری که این کارگزاران ارتباط جمعی از خود دارند، و نیز تأثیر ناشناخته‌ی این خود-نگاری‌های ضمنی بر خواننده، نکته‌های فراوان آموخت.

تحقق این آزمون آزمایشگاهی در گرو تحلیل ساختار شخصیتی قهرمانان داستان‌ها است. آخرین دستاورد روان‌شناسی اجتماعی برای ما مجموعه‌ی نشانگان ساختاری^۱ است که در پاسخ به رویه‌های مصاحبه‌ی فرافکن و ایدئولوژیک بروز می‌کنند. به کمک این نشانگان با اطمینان زیاد می‌توان گفت که فردی هوادار استبداد است یا سرشتی ضداستبدادی دارد. بی‌تردید این‌گونه یافته‌ها بر پیش‌بینی رفتار سیاسی و اخلاقی و عاطفی نویسنده اثر دارند و توصیف‌های سطحی و غالباً گمراه‌کننده را به کمک این شیوه‌های تازه می‌توان اصلاح کرد [۳۵].

۳. میراث فرهنگی

محتوای اجتماعی ادبیات عامه‌پسند گاه آشکار و گاه پنهان است و در مطالعه‌ی آن باید به رسانه‌هایی که در حاشیه قرار دارند بیش از پیش توجه شود، به‌ویژه به فکاهیات [۳۶] و شاید به برخی تولیدات دیگر که پیر و جوان به یکسان از آن‌ها لذت برده‌اند. تحلیل همه‌جانبه‌ی محتوای این‌گونه مطالب به تدوین فرضیاتی ارزشمند درباره‌ی اهمیت ماندگار اندیشه‌ها و ارزش‌ها و عاطفه‌های دوره‌ای که امروزه به‌کلی از میان رفته است منجر خواهد شد. از مطالعه‌ی مضامین آشکارا قدیمی و کودکانه‌ی داستان‌های دنباله‌دار دنیای

1. structure syndromes

پری‌های پست‌تر یا برتر انسان که بگذریم، مطالعه‌ی آثاری نیز که در قالب بیان خوشی‌ها یا ناخوشی‌های زندگی روزمره به توصیف ارزش‌های دوران اولیه‌ی جامعه‌ی مدرن، و به‌ویژه زندگی آرام‌تر سده‌ی نوزدهم، می‌پردازند امری ضروری است. مقایسه‌ی محتوای این نوع منابع و محتوای ایدئولوژیک و عاطفی حکایت‌های قدیمی و معروف موجب می‌شود که از سردرگمی خوانندگان مدرن - سردرگمی بین ضرورت یادگیری سازوکارهای سازگاری و هم‌رنگی با جماعت و ضرورت خیال‌پردازی درباره‌ی یک زندگی شادتر اما دست‌نیافتنی و یا به لحاظ تاریخی ناممکن - درک بهتری پیدا کنیم. با مطالعه‌ی مطالب ویژه‌ی افراد «بالغ» و «نابالغ» می‌توانیم فرضیه‌هایی بنویسیم که راهگشای کاوش‌های منظمی درباره‌ی پسند و ناپسند، چه در لایه‌های هشیار و چه در لایه‌های ژرف‌تر روانی باشند.

۴. نقش محیط اجتماعی

در توصیف قلمروهای تحلیل به سه عامل اجتماعی مؤثر در موفقیت اشاره کردیم و اکنون بد نیست که دو مورد از آن‌ها را بیش‌تر بشکافیم تا ویژگی پژوهش‌های مورد نظرمان روشن‌تر شود.

پیش از هر چیز این پرسش مطرح است که آیا مراحل مختلف دوره‌های اقتصادی و سیاسی بر تولیدات ادبی تأثیری چشمگیر دارند یا نه. برای پاسخ گفتن به این سؤال باید در شیوه‌ی مطالعه‌ی محتوای کارکردی، که خطوط اصلی آن پیش‌تر در همین بخش مطرح شد، تجدید نظر کنیم. به فهرستی از نمونه‌های ادبی دوره‌های رونق و رکود اقتصادی و یا جنگ و صلح نیاز داریم که در آن تنها به برشماری عناوین داستانی اکتفا نشده باشد، و الگوهای عاطفی نیز که به احتمال قوی با رضایت و نارضایتی مشخص خوانندگان ارتباطی نزدیک دارند مورد توجه بوده باشند. مثلاً عجلتاً می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که پایان‌بندی خوش^۱ یا نه چندان خوش، یک وجه ممیزه است. در اوج دوره‌ی رکود اقتصادی شاید قلم‌های بیش‌تری در عرصه‌ی ادبی به‌گریز و رؤیابافی‌های زیبا درباره‌ی خوشبختی بی‌حد و مرز تمایل داشته باشند. در مقابل، امروزه تعداد پایان‌بندی‌های شبه‌تراژیک و گویای مسایل حل‌ناشده کم نیست، زیرا رفاه نسبی به تجربه‌ی داستانی اجازه می‌دهد که بیش از پیش با واقعیت همخوانی داشته باشد و حتی پاره‌ای کمبودهای روانی و فرهنگی ما را نشانه رود.

برای فراهم کردن نمایه‌ی پسندهای محتوایی و مضمونی وضعیت‌های کلی و گونه‌گون،

1. happy ending

نخست باید وضعیت‌های زیاد دیگری مورد بررسی قرار گیرند. مقایسه‌ی دو دوره شکوفایی پس از جنگ با دو دوره رکود پیش از جنگ در سی و پنج سال گذشته می‌تواند به پیش‌بینی پهندهای داستانی آینده بینجامد. نتیجه‌گیری‌های آموزشی و تخصصی بعدی به قدری آشکارند که در این‌جا نیازی نیست به آن‌ها بپردازیم.

و اما در قلمرو عوامل فنی مؤثر [بر ادبیات] بد نیست که توان خواندن در افراد معمولی را بسنجیم و معلوم کنیم که تجربه‌ی استفاده از رسانه‌های دیداری و شنیداری چه تأثیری بر آن داشته است. نشانه‌های بالینی ضعف توان خواندن را خیلی خوب می‌شناسیم، اما از انتخاب عقلانی در امر خواندن چیز زیادی نمی‌دانیم [۳۷]. تحقیق درباره‌ی آن‌چه خواننده و به یاد سپرده می‌شود و آن‌چه کم‌وبیش تورق می‌شود و یا اصلاً خوانده نمی‌شود نیز جالب توجه است. شاید دانشی دقیق‌تر درباره‌ی توانایی‌ها و ناتوانی‌های مردم در امر «محتوا-خوانی»^۱ ابزاری در دست نویسندگان شود تا کارشان را بی‌دردس‌تر انجام دهند، و نیز جامعه‌شناسان در آن سندی مؤید یافته‌های تحلیل محتوای کارکردی^۲ بیابند.

طراحی اهداف پژوهشی، مثل هر وعده‌ی وفا نشده، با مشکلاتی رو به رو است. با این همه، پژوهشگر حوزه‌ی ارتباطات می‌تواند از دستاوردها و خدمات ارزشمند شاخه‌ی مطالعاتی همجوار و کمک‌های بالقوه‌ی آن به حوزه‌ی خود بهره‌مند شود.

در پایان مایلم که به یک تجربه‌ی شخصی اشاره کنم. استاد جامعه‌شناسی که در کلاس درس خود از ادبیات سخن می‌گوید باید بداند که با واکنش دوگانه‌ی دانشجویان رو به رو خواهد شد. دانشجویان به تجربه‌ی علمی جدید بسیار علاقه نشان می‌دهند، اما شماری از آنان پس از مدتی به «مثله» شدن مواد شعری به قصد تحلیل اعتراض می‌کنند. آنان مشتاق‌اند که کسی در این دریای ناشناخته هدایت‌شان کند زیرا هرگز نتوانسته‌اند بدانند که چه چیز خوب است و چه چیز چندان خوب نیست. دانشجویان به نوعی منتظرند فرمولی خطاناپذیر بیابند که ایشان را برای همیشه از سردرگمی در این حوزه‌ی گسترده و مبهم، که از سویی به آموزش و پرورش و از سویی دیگر به تفریح و سرگرمی محض نزدیک است، نجات دهد. آنان نمی‌دانند که این رویکرد ابتدایی در حال حاضر نشانه‌ی بارز مرحله‌ی خاصی است که تفسیر جامعه‌شناختی ادبیات هنوز آن را پشت سر گذاشته است.

منابع

۱. کافی است بدانیم که در حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات تنها کتاب‌شناسی موجود [سال ۱۹۴۸] که به قصد زمینه‌یابی جامع فراهم آمده فقط به صورت پلی‌کپی در دسترس است:
"Annotated Bibliography on the Sociology of Literature, with an Introductory Essay on Methodological Problems in the Field" by Hugh Dalziel Duncan of the University of Chicago, 1947.
۲. متأسفانه، آموزنده‌ترین پژوهش درباره‌ی این جنبه هنوز [۱۹۴۸] به انگلیسی ترجمه نشده است:
George Lukacz, *Die Theories des Romans*, Berlin, 1920.
[ترجمه‌ی انگلیسی این کتاب لوکاخ در سال ۱۹۷۱ و ترجمه‌ی فارسی در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.]
مضمون سؤالی که کنت برک مطرح می‌کند نیز همین است:
Kenneth Burke, *The Philosophy of Literary form*, Louisiana State University Press, 1941.
۳. نگاه کنید به:
Radio Research 1942-1943, edited by Paul F. Lazarsfeld and Frank Stanton, Duell, Sloan and Pearce, New York, 1944, pp. 507-48.
۴. در منبع زیر پیشنهاد‌های ارزشمندی برای مطالعه‌ی جنبه‌های عینی این حوزه مطرح شده است:
Albert Guerard, *Literature and Society*, Boston, 1935.
۵. باید بگوییم که کتاب اریک بنتلی کوششی بسیار موفق در ترجمه‌ی احساسات خصوصی به اجتماعی، و سپس تفسیر آن‌ها به کمک مفاهیم آشنای جامعه‌شناختی است:
Eric Bentley, *The Playwright as Thinker*, Reynal & Hitchcock, New York, 1946.
۶. نگاه کنید به:
Leo Lowenthal, «Knut Hammsun : Zür Vorgeschichte der Autoritaren Ideologies»,
Zeitschrift für Sozialforschung, Vol. VI, 1937, NO. 2.
[از کنوت هامسون (۱۸۵۹-۱۹۵۲) داستان «فریاد زندگی» به ترجمه‌ی فتح‌الله مجتبیایی در *مجله‌ی سخن* ۵ ش ۱۱، آذر ۱۳۳۳ به چاپ رسیده است.]
7. *The Last Joy*, (German edition), P. 310.
8. Kant, *Critique of Aesthetic Judgment*, tr. by J. C. Meredith, Oxford, 1911, pp. 110-11.
9. *The last Joy*, P. 311.
۱۰. مثلاً نگاه کنید به: Pan, tr. by W. W. Worster, New York, 1921, pp. 23-24.
«شاخه‌ی کوچک خشکی را برمی‌دارم و در دستانم نگه می‌دارم، به تماشایش می‌نشینم، و در افکار خود فرومی‌روم. شاخه تقریباً پوسیده، پوست نزارش متأثرم می‌کند، و قلبم از شفقت لبریز می‌شود. از جا که برمی‌خیزم به دورش نمی‌اندازم، روی زمین می‌خوابانمش، دوستش دارم، و سرانجام پیش از آن‌که بروم و تنه‌اش بگذارم یک بار دیگر با چشمانی اشک‌آلود نگاهش می‌کنم.»
11. *The Road Leads On*, tr. by Eugene Gay-Tiffit, New York, 1934, p. 46.
12. *Ring is Closed*, tr. by Eugene Gay-Tiffit, New York, 1937, P. 152.

13. *Growth of the Soil*, tr. by W. W. Worster, New York, 1921, Vol. II, P. 246; cf. Rosa, tr. by A.G. Chater, New York, 1926, P. 18.
- «برای چه این جا نشسته‌ای؟» کف دستش را بالا آورد و گفت "آه ای مرد جوان! برای چه این جا نشسته‌ام؟ این جا نشسته‌ام و پا به پای هستی خود می‌روم. بله، کار من همین است."»
14. *Pan*, P. 164.
15. *The Last Joy*, P. 344.
16. Cf. *Chapter the Last*, tr. by A. G. Chater, New York, 1929, pp. 105-7.
17. *Growth of the Soil*, Vol. II, p. 92.
18. *Chapter the Last*, p. 102.
19. *The Road Leads On*, p. 409.
20. *The Last Joy*, p. 298.
21. *Children of the Age*, tr. by J. S. Scott, New York, 1924, p. 82.
22. *Mysteries*, tr. by A. G. Chater, New York, 1927, p. 51.
23. *The Women at the Pump*, tr. by A. G. Chater. New York, 1928, p. 5.
۲۴. نگاه کنید به تحقیق بنیادی و گسترده‌ای با همین عنوان:
What Reading Dose to People, Douglas Waples, Bernard Berelson, and Franklyn R. Bradshaw, University of Chicago Press, 1940.
25. Paul F. Lazarsfeld, *Radio and the Printed Page*, Duell, Sloan and Pearce, New York, 1940.
۲۶. ماکس هورکهایمر در مقاله‌ای به طرح مبانی نظری مطالعه در باب دگرگونی فناوری مدرن و تأثیرات اجتماعی آن بر حوزه‌ی هنری پرداخته است، و من از بابت اندیشه‌های خود در جامعه‌شناسی ادبیات بسیار به این مقاله مدیونم:
- Max Horkheimer, "Art and Mass Culture", *Studies in Philosophy and Social Science*, Vol. IX, 1941.
۲۷. اثر دگرگونی فناوری بر تولید و بازتولید فرآورده‌های هنری دیداری و شنیداری را تئودور آدورنو در قلمرو موسیقی و والتر بنیامین در قلمرو سینما استادانه مطرح کرده‌اند. مثلاً نگاه کنید به:
- T. W. Adorno, "On Popular Music", *Studies in Philosophy and Social Science*, Vol. IX, No. 1, 1941.
- Walter Benjamin, "L'oeuvre d'art à l'époque de sa reproduction mécanisée", *Zeitschrift für Sozialforschung*, Vol. V, No. 1, 1936.
- در کتاب زیگفرید کراکوئر مطالب باارزشی درباره‌ی تأثیر متقابل سینما و ادبیات می‌توان یافت:
- S. Kracauer, *From Caligari to Hitler: A Psychological History of the German Film*, Princeton University Press, 1947.
28. Leo Lowenthal, "Die Auffassung Dostojewskis im Vorkriegsdeutschland", *Zeitschrift*

- für Sozialforschung, Vol. III, No. 3, 1934.*
29. Hermann Conradi, "Dostojewski", in *Die Gesellschaft*, Vol. 6, 1889, p. 528.
30. L. Brehm, "Dostojewskis Dämonen", in *Der Deutsche*, Vol. 5, 1906, p. 346.
31. C. Busse, *Geschichte der Weltliteratur*, Bielefeld and Leipzig, 1913, Vol. II, p. 595.
۳۲. بعد از جنگ درباره‌ی داستایفسکی کتاب‌ها و مقاله‌هایی در آمریکا منتشر شده و فرصت خوبی برای مقایسه با آنچه اروپا در این مورد تجربه کرده فراهم آمده است. فکر می‌کنم که برخی از این کتاب‌ها و مقاله‌ها فضایی کسالت‌بار و یأس‌آلود را ترسیم می‌کنند که از دید جامعه‌شناس نشانه‌ی گرایش به حوزه‌ی نیازهای معنوی و نیز وجود سردرگمی نه چندان بی‌ارتباط با تجربه‌ی نسل گذشته‌ی اروپا از داستایفسکی است.
۳۳. رالف اچ اوچمان، استاد دانشگاه ایالتی آیوا، منت گذاشته و پایان‌نامه‌ی بسیار خوبی را که در دوره‌ی کارشناسی ارشد و زیر نظر او نگاشته شده بود به من معرفی کرده است:
- Evelyn Peters: "A Study of the Types of Behavior Toward Children Approved in Fiction Materials", 1946.
۳۴. مثلاً نگاه کنید به:
- Frank Luther Mott, *Golden Multitudes*, Macmillan, New York, 1947; Alice Payne Hackett, *Fifty Years of Best Sellers*, Bowker, New York, 1945; Edward H. O'Neill, *The History of American Biography*, University of Pennsylvania Press, 1935.
۳۵. گزارش پژوهش‌ها را گروه افکارسنجی برکلی و مؤسسه‌ی پژوهش اجتماعی منتشر خواهند کرد:
- T. W. Adorno, Else Brunswick, Daniel Levinson and R. N. Sanford, authors.
۳۶. نگاه کنید به کتاب تازه منتشرشده‌ی زیر:
- Coulton Waugh, *The Comics*, Macmillan, New York, 1947.
37. Rudolf Flesch, *The Art of Plain Talk*, Harper and Brothers, New York, 1946.